

از هگل تا مارکس: وارونگی دیالکتیک، تاریخ، حق و جامعه

مقایسه‌ای تحلیلی میان فلسفه هگل و نقد مادی کارل مارکس

تاریخ: ۱۴ اوت ۲۰۲۶

چکیده

کارل مارکس در جوانی در فضای فکری هگلی شکل گرفت، اما به تدریج دستگاه هگل را از درون نقد و بازسازی کرد. هگل تاریخ را فرایندی عقلانی می‌دید که در آن آزادی و روح در نهادهای انسانی و سیاسی صورت عینی پیدا می‌کنند؛ مارکس، در مقابل، تأکید را از خودگسترش‌یابی ایده به انسان‌های واقعی، کار، تولید، مالکیت و روابط طبقاتی منتقل کرد. با این حال، تقابل این دو را نباید به صورت ساده «هگل = روح» و «مارکس = ماده» فهمید. مارکس بسیاری از عناصر روش دیالکتیکی، تاریخی‌بودن مفاهیم و نقد انتزاع را از هگل حفظ کرد، ولی نقطه عزیمت و جهت توضیح را دگرگون ساخت.

۱. مارکس: شاگرد هگل یا منتقد هگل؟

مارکس را می‌توان وارث انتقادی هگل دانست، نه صرفاً پیرو او. او از نسل هگلیان جوان برخاست و زبان دیالکتیک، نفی، تناقض، تاریخ‌مندی و بیگانگی را از سنت هگلی به ارث برد. اما در نقد فلسفه حق هگل و سپس در دست‌نوشته‌های اقتصادی و آثار پخته‌تر خود پرسید آیا جامعه و دولت را باید از حرکت مفاهیم توضیح داد، یا برعکس از انسان‌های واقعی، شیوه تولید، تقسیم کار، مالکیت و مناسبات اجتماعی آغاز کرد. بنابراین تعبیر «وارونه کردن هگل» مفید است، به شرط آنکه بیش از حد ساده نشود: مارکس دیالکتیک را کنار نگذاشت؛ آن را در تحلیل مناسبات واقعی و تاریخی به کار گرفت.

۲. تاریخ نزد هگل: تحقق تدریجی آزادی

در فلسفه هگل، تاریخ صرفاً مجموعه‌ای از جنگ‌ها، اقتصادها یا تغییر ابزار تولید نیست. تاریخ جهانی صحنه‌ای است که در آن آزادی به تدریج شناخته و در نهادهای انسانی عینیت می‌یابد. «روح» نزد هگل صرفاً روان فردی نیست؛ Geist شبکه‌ای از آگاهی، فرهنگ، قانون، اخلاق، نهاد و زندگی تاریخی است. خانواده، جامعه مدنی و دولت صورت‌های زندگی اخلاقی‌اند و آزادی واقعی در روابط به رسمیت‌شناسی، حقوق و نهادها تحقق پیدا می‌کند.

۳. تاریخ نزد مارکس: تولید مادی و مبارزه طبقاتی

مارکس مرکز ثقل تحلیل را تغییر داد. انسان برای زندگی باید تولید کند؛ شیوه تولید، تقسیم کار و مناسبات مالکیت، ساختارهای اجتماعی معینی ایجاد می‌کنند. در مانیفست کمونیست، تاریخ جوامع طبقاتی به‌طور برجسته به عنوان تاریخ مبارزه طبقات صورت‌بندی می‌شود. این بدان معنا نیست که هر واقعه تاریخی فقط یک علت اقتصادی دارد؛ بلکه روابط مادی تولید و تعارض‌های طبقاتی برای مارکس نیروی ساختاری بنیادی تاریخ جوامع طبقاتی‌اند. صنعتی‌شدن توده‌های بزرگی از مردان، زنان و کودکان را وارد کار مزدی کرد و طبقه کارگر مدرن را گسترش داد.

۴. کالا، نیروی کار و ارزش اضافی

یکی از تفاوت‌های تعیین‌کننده مارکس با فلسفه سیاسی هگل، انتقال تحلیل به درون فرایند تولید است. در «سرمایه»، کارگر نیروی کار خود را به عنوان کالا می‌فروشد. سرمایه‌دار ارزش نیروی کار را می‌پردازد، اما استفاده از آن می‌تواند در طول روز کاری ارزشی بیش از هزینه بازتولید آن ایجاد کند. این تفاوت در دستگاه مارکس سرچشمه ارزش اضافی است. بنابراین دقیق‌تر است بگوییم مارکس سازوکار ویژه استثمار سرمایه‌داری را در تولید ارزش اضافی تحلیل کرد، نه اینکه تمام نابرابری‌های انسانی را فقط به ارزش اضافی فروکاست.

۵. بحران سرمایه‌داری و نقش پرولتاریا

مارکس سرمایه‌داری را نظامی بسیار پویا می‌دانست که دائماً تولید را گسترش می‌دهد، فناوری را دگرگون می‌کند و روابط سنتی را می‌شکند، اما هم‌زمان گرایش‌های بحرانی و تضادهای درونی ایجاد می‌کند. در سیاست مارکسی، سازمان‌یابی کارگران، اتحادیه‌ها، تشکیل طبقاتی و نهایتاً کسب قدرت سیاسی اهمیت پیدا می‌کند. تعبیر «ارتش کارگری» بهتر است با مفهوم دقیق‌تر سازمان‌یابی سیاسی و طبقاتی پرولتاریا جایگزین شود؛ مارکس یک الگوی نهادی واحد و جزئی برای همه جوامع آینده ارائه نکرد.

۶. سوسیالیسم، کمونیسم و اصل نیاز

عبارت «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» در نقد برنامه گوتا به مرحله‌ای عالی جامعه کمونیستی مربوط است، نه به هر مرحله گذار از سرمایه‌داری. مارکس میان مرحله نخست جامعه پساکسپرمایه‌داری و مرحله‌ای‌تر تمایز می‌گذارد. در مرحله‌ای، پس از رشد نیروهای مولد و کاهش سلطه تقسیم کار، اصل نیاز می‌تواند جای محدودیت‌های «حق بورژوازی» را بگیرد.

۷. مفهوم حق نزد هگل

در فلسفه حق هگل، «حق» مفهومی بسیار گسترده‌تر از قانون موضوعه دارد. هگل آن را وجود و تحقق اراده آزاد در جهان می‌فهمد. مسیر کتاب از حق انتزاعی به اخلاق و سپس زندگی اخلاقی حرکت می‌کند. مالکیت در نخستین مرحله اهمیت دارد، زیرا شخص با قرار دادن اراده خود در یک شیء، آزادی خود را به شکلی خارجی متحقق می‌کند. بنابراین حق هگلی صرفاً معنوی و جدا از جهان مادی نیست؛ باید در مالکیت، قرارداد، خانواده، جامعه مدنی، قانون و دولت عینیت پیدا کند.

۸. جامعه مدنی، فقر و دولت در هگل

هگل نسبت به تناقض‌های جامعه مدنی و اقتصاد بازار بی‌تفاوت نبود. او می‌دید که نظام نیازها و بازار می‌تواند ثروت فراوان تولید کند و هم‌زمان فقر و گروه‌های محروم ایجاد کند. با این حال، نتیجه او الغای مالکیت خصوصی یا سپردن وسایل تولید به پرولتاریا نبود. راه‌حل هگل درون یک نظم نهادی گسترده‌تر قرار داشت: اصناف و نهادهای میانجی، قانون، اداره عمومی و نهایتاً دولت عقلانی.

۹. نقد مارکس بر فلسفه حق هگل

مارکس معتقد بود هگل در مواردی رابطه واقعی را معکوس می‌کند: به جای آنکه دولت و نهادهای سیاسی از فعالیت و روابط انسان‌های واقعی توضیح داده شوند، گویی «ایده» است که خود را در این نهادها متحقق می‌کند. مارکس می‌خواست انسان‌ها و روابط اجتماعی آنان نقطه عزیمت تحلیل باشند. در آثار بعدی، این نقد گسترده‌تر شد: حقوق، سیاست و دولت را نمی‌توان مستقل از جامعه مدنی، مالکیت، طبقه و شیوه تولید فهمید.

۱۰. تفاوت بنیادی در مفهوم حق

برای هگل، حق تحقق آزادی است و مسیر آن از شخص و مالکیت تا اخلاق و دولت پیش می‌رود. برای مارکس، صورت‌های حقوقی در خلأ شکل نمی‌گیرند؛ نوع مالکیت، روابط تولید، تقسیم طبقاتی و ساختار اقتصادی جامعه بر شکل واقعی آزادی و برابری اثر می‌گذارند. برابری حقوقی کارگر و سرمایه‌دار در قرارداد کار می‌تواند از نظر صوری واقعی باشد، اما این برابری لزوماً تفاوت قدرت و مالکیت میان آن دو را از بین نمی‌برد. در نقد برنامه گوتا، مارکس تصریح می‌کند که حق نمی‌تواند از ساختار اقتصادی جامعه و رشد فرهنگی متناظر با آن فراتر رود.

۱۱. بیگانگی: پلی میان هگل و مارکس

مفهوم بیگانگی یکی از مهم‌ترین نقاط پیوند آن دو است. در هگل، از خودبیگانگی در حرکت آگاهی و روح نقشی دیالکتیکی دارد. در مارکس جوان، بیگانگی به تجربه مادی کارگر پیوند می‌خورد: محصول کار، فعالیت تولیدی، دیگر انسان‌ها و حتی ظرفیت انسانی خود او می‌توانند در مناسبات سرمایه‌داری به نیروهای بیگانه تبدیل شوند. مارکس واژگان هگلی را حفظ می‌کند، اما آن را از سطح حرکت آگاهی به مناسبات کار و مالکیت می‌برد.

۱۲. مقایسه مستقیم

مارکس	هگل	موضوع
انسان‌های واقعی، کار، تولید و روابط اجتماعی	آزادی، اراده، روح و صورت‌های عینی آن	نقطه عزیمت
تحول شیوه‌های تولید و تعارض‌های طبقاتی	رشد آگاهی و تحقق تاریخی آزادی	تاریخ
عنصر مرکزی ساختار طبقاتی سرمایه‌داری	لحظه‌ای در تحقق شخصیت و حق انتزاعی	مالکیت
عرصه روابط مادی و طبقاتی	نظام نیازها، بازار و نهادهای میانجی	جامعه مدنی
صورت سیاسی مرتبط با جامعه، طبقه و روابط مادی	اوج زندگی اخلاقی و میانجی امر کلی و خاص	دولت
صورت تاریخی-اجتماعی مرتبط با ساختار اقتصادی	وجود اراده آزاد و تحقق آن در نهادها	حق
دگرگونی مناسبات تولید و رفع سلطه طبقاتی	تحقق عقلانی آزادی در نهادها	راه‌هایی

۱۳. آیا مارکس هگل را کاملاً رد کرد؟

خیر. مارکس از هگل تاریخی‌بودن صورت‌های اجتماعی، اهمیت تناقض، نقد فهم ایستا و حرکت از ظاهر به روابط عمیق‌تر را آموخت. اختلاف اصلی این بود که مارکس نمی‌خواست تاریخ واقعی را تجلی مستقل ایده بداند. رابطه آن دو را بهتر است «تداوم از راه نقد» بنامیم: حفظ قدرت دیالکتیک و تاریخ‌مندی هگل، همراه با انتقال مرکز تحلیل از ایده به پراکسیس، تولید و روابط اجتماعی.

نتیجه‌گیری

هگل و مارکس هر دو جامعه را تاریخی، پویا و سرشار از تناقض می‌فهمند و هر دو آزادی را مسئله‌ای فراتر از خواست شخصی فرد می‌دانند. اما مسیر آنان جدا می‌شود. هگل می‌پرسد آزادی چگونه در حق، اخلاق، جامعه مدنی و دولت صورت عینی و عقلانی پیدا می‌کند. مارکس می‌پرسد این نهادها بر چه روابط مادی و طبقاتی استوارند و چرا برابری حقوقی می‌تواند هم‌زمان با نابرابری واقعی و سلطه اقتصادی وجود داشته باشد. مارکس هگل را کنار نمی‌گذارد؛ او میراث دیالکتیکی هگل را به میدان کار، کالا، سرمایه، طبقه و مبارزه اجتماعی منتقل می‌کند.

منابع

- هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش. عناصر فلسفه حق (Elements of the Philosophy of Right)، ۱۸۲۱.
- هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش. پدیدارشناسی روح (Phenomenology of Spirit)، ۱۸۰۷.
- مارکس، کارل. نقد فلسفه حق هگل (Critique of Hegel's Philosophy of Right)، ۱۸۴۳.
- مارکس، کارل. دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴.
- مارکس، کارل و انگلس، فریدریش. ایدئولوژی آلمانی، ۱۸۴۵-۱۸۴۶.
- مارکس، کارل و انگلس، فریدریش. مانیفست حزب کمونیست، ۱۸۴۸.
- مارکس، کارل. سرمایه، جلد اول، ۱۸۶۷.
- مارکس، کارل. نقد برنامه گوتا، ۱۸۷۵.
- Stanford Encyclopedia of Philosophy. "Hegel's Social and Political Philosophy," substantive revision 2025.
- Stanford Encyclopedia of Philosophy. "Georg Wilhelm Friedrich Hegel," 2025.